

روایت

نمی‌توان به گذشته برگشت



سهراب سلیمی کارگردان

• کمتر کسی این روزها زندگی و کارش را بدون اینترنت و ارتباطات جهانی در ذهنش تصویر می‌کند، برای برخی‌ها چنان همه کار، زندگی و اینترنت با هم تلفیق شده که تصورش ناممکن است.

ما این روزها در حال تمرین نمایش «آقای اشمیت کیه؟» نوشته سباستین تیری هستیم، اما برای انتشار هر خبری دست نگه داشته‌ایم تا شرایط عادی شود.

در حالی که در این زمانه، همه چیز به حضور پررنگ در فضای مجازی و اینترنت بستگی دارد و گروه‌های تئاتری نیز از این قضایا مستثنا نیستند.

حتی برای من تعجب‌برانگیز است که برخی نمایش‌ها با سالن‌هایی پر از تماشاگر اجرا دارند. دیگر می‌دانیم که قطع‌شدن اینترنت در خالی‌ماندن سالن‌ها مؤثر است.

ما این روزها همه نیازمند اینترنت هستیم چون همه کارهایمان، چه شخصی و همگانی و چه تخصصی و اقتصادی با اینترنت انجام می‌شود. تعداد زیادی خبر درباره زیان‌های قطعی اینترنت در اقتصاد و فعالیت افراد منتشر شده است. این ضرر و زیان برای بسیاری از مردم و در همه زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی است و به تدریج ضررهایش آشکار خواهد شد. حالا و این روزها با قطع اینترنت

درمی‌یابیم تا چه اندازه به آن وابسته‌ایم.

من که ایده‌های تمرین یا انجام مرادوات تخصصی با طراحان صحنه و لباس و آهنگ‌ساز را از طریق شبکه‌های اجتماعی انجام می‌دادم در این مدت حتی امکان دریافت یک عکس یا طراحی صحنه را از طریق ایمیل هم ندارم. الان باید یک واسطه هر روز پرنیت اسکیس‌ها را به ما برساند و البته الان دیگر رنگ و ابعاد و همه مشخصه‌های اصلی خیلی دقیق در این پرنیت‌ها وجود ندارد و خود طراح هم نیست و ما به سختی می‌توانیم مباحث را پیش ببریم و به کندی آنچه باید را برای اجرای تئاترمان آماده کنیم. ما که برای بهبود کار ساعت‌ها با یکدیگر گپ می‌زدیم، از آن محروم هستیم.

همین اتفاق برای طراح لباس هم می‌افتد، آهنگ‌ساز نیز قطعات و آهنگ‌های لازم را



می‌ساخت و من هم آنها را یا رد یا تأیید می‌کردم. تصور اینکه این روند ادامه داشته باشد و برای شنیدن موسیقی ناگزیر هر چند وقت یک بار باید به استودیو بروم خودش رعب‌انگیز است. صحبت‌ها و پیگیری‌هایمان هم زمان‌بر خواهد شد.

بنابراین فضای مجازی و داشتن ارتباط تصویری، صوتی و نوشتاری باعث ارتباط بهتر برای پیشبرد اهداف تخصصی در کارمان می‌شد اما الان بسیاری از مرادوات کاملاً قطع شده و اگر اینترنت در دسترس نباشد ما به سختی می‌توانیم همه عناصر یک اجرا را پیش ببریم. حتماً دیگرانی که فقط با اینترنت کار می‌کنند الان با بحران‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مواجه هستند که چه کسی قرار است جوابگوی ضرر و زیان‌ها به افراد باشد. بازگشت به شرایط ۲۰۱۵ سال قبل هم تقریباً ناممکن است چون عادات کاری در این زمانه تغییر کرده؛ مثلاً در بخش‌های خانوادگی این کمبود هم رخ می‌نماید.

ما هر روز از طریق تصویر و صدا با نوه‌هایمان باران (پنج‌ساله) و آرمان (یک‌ساله) در کانادا در ارتباط بودیم و همین باعث آرامش روحی و روانی ما می‌شد و بار عاطفی مثبتی را برای خانواده‌های دور از هم ایجاد می‌کرد. حالا نوه‌ام حس می‌کند که ما نمی‌خواهیم او را ببینیم.

این ابزار ضرورت زمانه ما است و باید در دسترس‌مان باشد که بتوانیم با هم در ارتباط باشیم. همه چیز در این شرایط نامعلوم شده است؛ چه تهیه بودجه مورد نیاز برای تئاتری که می‌خواهیم اجرا کنیم و چه این شرایط متفاوت. باید امیدوار بود که اهمیت موضوع درک شود.

شترن روزنامه

www.sharghdaily.ir

یکشنبه ۳ آذر ۱۳۹۸ • ۲۶ ربیع‌الاول ۱۴۴۱ • ۲۴ نوامبر ۲۰۱۹ • سال هفدهم • شماره ۳۵۷۹ • ۱۶ صفحه • اذان ظهر تهران ۱۱:۵۱ • اذان مغرب ۱۷:۱۳ • اذان صبح‌فردا ۵:۲۱ • طلوع آفتاب ۶:۴۹

روزنفرها



مدی بلور تاجا

کارتون خواب



زندگی دیگران

مدرسه‌هایی برای گدایی

مدرسه می‌تواند به کودکان و دانش‌آموزان شانس شکوفایی و پیشرفت دهد اما برای بیش از صد هزار پسری که در سنگال به مدرسه می‌روند، این‌طور نیست. برای آنها مدرسه، فرصتی برای آزادی و رهایی نیست. برای آنان مدرسه به معنی تجاوز، بردگی و گرسنگی در حد مرگ و اندکی آموزش و تأثیرپذیری است.

در سنگنال پسران پنج تا ۱۵ساله به برخی مدرسه‌ها می‌روند. خانواده‌های آنان فکر می‌کنند این فرصتی برای پیشرفت است. اما ماربوت



مدرسه می‌تواند به کودکان و دانش‌آموزان شانس شکوفایی و پیشرفت دهد اما برای بیش از صد هزار پسری که در سنگال به مدرسه می‌روند، این‌طور نیست. برای آنها مدرسه، فرصتی برای آزادی و رهایی نیست. برای آنان مدرسه به معنی تجاوز، بردگی و گرسنگی در حد مرگ و اندکی آموزش و تأثیرپذیری است.

در سنگنال پسران پنج تا ۱۵ساله به برخی مدرسه‌ها می‌روند. خانواده‌های آنان فکر می‌کنند این فرصتی برای پیشرفت است. اما ماربوت

آموزشی استفاده کنند؛ به امید زندگی بهتر. این شیوه بین کودکان روستایی این کشور و کشورهای همسایه آنها رواج داشت. اگر چه در حال حاضر نمی‌توان این‌گونه مدارس را در شهرهای کوچک و محلی پیدا کرد و نیاز این کودکان به غذا جزء یکی از مسائل اصلی این روزگار محسوب می‌شود. حالا این کودکان که به امید زندگی بهتر از محل زندگی خود به این مدارس آمده‌اند، تحت فشار مربیان‌شان هستند تا برای به‌دست‌آوردن اندکی غذا در خیابان‌ها گدایی و التماس کنند. آنها بیشتر وقتشان به جای اینکه صرف یادگیری و آموزش شود، ناگزیر هستند خواسته‌های مربیان را اجرا کنند یا در خیابان مشغول باشند.

البته در برخی از این مدارس، ساعاتی نیز برای تدریس و آموزش در نظر گرفته می‌شود اما در بیشتر این مدارس بیشتر وقت این دانش‌آموزان- که اکثراً از روستاها می‌آیند و برخی نیز از کشورهای همسایه- صرف کارهایی غیر از تحصیل و آموزش می‌شود. در خیابان‌های سنت‌لویس سنگال، جایی که تعدادی از این مدارس وجود دارد، بیش از ۱۵ هزار کودک در حال گدایی می‌شاهده شده است؛ کودکانی که با نام دانش‌آموز این مدارس شناخته می‌شوند. برخی از آنها زمان زیادی است که خانواده‌هایشان را ندیده‌اند و خانواده‌ای در این شهر بزرگ ندارند. نحوه زندگی آنها به طور مستقیم به مربی آنها بستگی دارد.



عبدالرحمن نجل رحیم مغزپژوه

همه ما هفته سختی را گذرانیم. سردرگمی، عدم اطمینان و امنیت نسبت به آینده نزدیک، ترس، اضطراب، خطر شعله‌ورشدن خشونت، همه و همه دست‌اندرکار بوده‌اند تا مدارهای آژیرکش مغزهای ما را به کار بیندازند و فعالیت خلاق و چاره‌اندیش آنها را از کار بیندازند. هم‌اکنون که این سستور را می‌نویسم، نمی‌دانم موفق خواهم شد این مطلب را تمام کنم و بتوانم به‌موقع آن را برای چاپ در ستون ثابت یکشنبه «مغز اجتماعی»، به روزنامه «شرق» برسانم یا این امر از طریق اینترنت میسر نخواهد بود؟

واقعاً نمی‌دانم که مغزم برای انجام این کار آماده است؟

بی‌حوصلگی نخواهد کرد و مرا میانه راه ول نمی‌کند و متوقف نخواهد شد؟

آیا اینترنت وصل خواهد شد و مرا دلگرم‌تر به ادامه نوشتن و رساندن به‌موقع آن به روزنامه خواهد کرد؟

نمی‌دانم همین الان در حین نوشتن چرا ناآگاهانه و ناگهانی به یاد سکانس ترساکلی از فیلم پرندگان هیچکاک افتادم.

وقتی که هجوم پرندگان به شهر در حال اوج‌گیری است و مردی بی‌خبر در پمپ بنزین در حال روشن‌کردن سیگارش است و نمی‌داند که شعله کبریت او به‌زودی روی زمین آلوده به بنزین



سیدحسین موسوی‌چک رئیس انجمن مددکاران اجتماعی ایران

یکی از مسائل شرایط فعلی کشور، نگرانی مردم درباره آینده است؛ نگرانی‌ای که نباید دربرابر آن بی‌تفاوت بود و نباید خروج از این شرایط را کاری غیرممکن قلمداد کرد. در هر کشوری، در شرایط مختلف ممکن است اتفاقاتی بیفتد و آن اتفاقات امید به آینده بهتر را دچار تردید کند که نتیجه این تردید می‌تواند بی‌اس و دلمردگی و بی‌تفاوتی در جامعه باشد.

به همین دلیل از امید به عنوان یک مؤلفه مهم و اساسی در جوامع یاد می‌شود؛ چراکه پویایی و سرزندگی جامعه به بالابودن مؤلفه‌های مختلف،

ازجمله امید اجتماعی وابسته است. در جامعه‌ای که مردم به آینده امیدوار باشند، می‌توان منتظر تحولات مثبت بود و انگیزه کار بیشتر را در آن جامعه و مردم آن در سطح بالا دید.

تجربه نشان داده است که مردم امیدوار معمولاً از زندگی اجتماعی‌شان لذت بیشتری می‌برند و احساس تعلق بیشتری به اطرافیان و مردم خودشان داشت و طبیعتاً در چنین شرایطی می‌توان به افزایش رضایت‌مندی اجتماعی و امنیت اجتماعی و همچنین مشارکت اجتماعی امید بیشتری داشت؛ چراکه در چنین شرایطی شورش‌های اجتماعی و فروپاشی اجتماعی کمتر جابه عمل خواهد بود.

مادابو می‌گوید مجبور به گدایی است؛ در زیر سایه ترس از مری ناگزیر است برای پول و غذا گدایی کند و همچنین اگر خوش‌شانس باشد، می‌تواند کارهای کوچکی را در سوپرمارکت‌ها پیدا کند و انجام دهد. برای

او از دست‌دادن هدفی که برای انجامش به این شهر آمده، اتفاقی غم‌انگیز بود؛ به‌ویژه هراس از کتک‌هایی که مربی‌اش در صورت نافرمانی از دستورات و انجام‌ندادن گدایی می‌زد، او را بسیار غمگین کرده بود. هر چند مربی ادعای کتک‌زدن دانش‌آموزان را در صورتی که دست خالی برگردند، کاملاً رد می‌کند.

مادابو هم مثل بسیاری از این دانش‌آموزان تلاش کرده است فرار کند اما زندگی در خیابان‌ها مشقت‌بار است و او بار دیگر به مدرسه برگشته است. گروه مدنی که درصدد اطلاع از شرایط این کودکان است، همراه آنها در خیابان‌ها می‌جواید. البته بیشتر کودکانی که از این مدارس فرار کرده‌اند، در خیابان‌ها مشغول زندگی هستند.

البته این این‌ج‌او سعی کرده است بتواند مدرسی تأسیس کند که شرایط بهتری داشته باشند و در آنها خواندن و نوشتن و حتی ورزش و هنر آموزش می‌دادند و حتی مراقبت‌های پزشکی و روانی از آنها می‌کند و لباس در اختیارشان قرار داده می‌شود تا بتوانند آینده‌ای بهتر را برای خود فراهم کنند. اما شکل‌گیری این مدارس به پشتیبانی و همراهی سازمان‌های جهانی نیاز دارد. این نوع زندگی در کشورهای دیگر آفریقا نیز رخ می‌دهد؛ کودکانی که به‌ظاهر مشغول تحصیل در مدارس غنا هستند اما در واقع ناگزیر به بردگی در این مدارس‌اند.

مغز اجتماعی-۹۲

هنر متعهد، تلاش برای جهانی زیباتر

از پایان این جلسه با توجه به شرایط حاکم در هفته گذشته، بدون اینکه خودم بدانم در بخش اول ناآگاه مغزم غوغا به پا کرد و حالا در هنگام نوشتن به سطح آگاهی مغزم رسیده است، این است که در سخنرانی، بابک احمدی کافکا را نماینده نوعی هنر متعهد مورد علاقه خود دانسته بود.

به این صورت درباره کافکا غوغا به پا کرد و هنرمندانه اضطراب گناه‌آلود بی‌دلیلی را در مغزم جاری کرد. کافکا از نوجوانی با من بوده است. من با کافکا بزرگ شدم و زندگی کردم تا به امروز رسیده‌ام. پژواک داستان‌های کافکا توصیفی دقیق است از گیرکردن در شرایط ناامن، تاکنون چون نبضی تپش‌دار و بیدارکننده در اعماق مغزم احساس کرده‌ام.

اما این احساس ناامنی ساخته تهدید قدرت‌های پنهان و پیدا در زندگی است که مکرراً مدارهای ترس و وحشت و اضطراب را در مغزم فعال کرده و می‌کند. این صدای هنر اعتراض کافکا است که از ورای زمان و مکان بارها و بارها در سلسله اعصابم شنیده می‌شود.

هنری که مخاطب را راحت نمی‌گذارد و در تلخ‌ترین و ناکام‌ترین شکل آن هم امید برای تغییر را فریاد می‌کند، بدون اینکه فریادی کرده باشد یا شعاری داده باشد.

تا اینجا توانستم چیزهایی بنویسم، هنوز از اینترنت خبری نیست. اما بطور نوشته را به‌موقع برای چاپ به «شرق» برسانم؟ راه‌حل جدید: نوشته فوق را پرنیت می‌گیرم و با فاکس به روزنامه می‌رسانم. شاید شما نیز بتوانید این نوشته آشفته من را بخوانید.

تلنگر

امید را در دل مردم زنده نگه دارید

معمولاً در جاها و شرایطی اتفاق می‌افتد که امید به حل و فصل مسائل و تحقق شعارها کم‌رنگ‌تر می‌شود؛ بنابراین، امید و امیدواری مردم اگر منجر به رضایت بیشتر مردم در هر جامعه‌ای از دولت آن جامعه شود که در این صورت شاهد هرج و مرج و بحران‌های سیاسی و اجتماعی نخواهیم بود. اگر چشم‌انداز آینده جامعه مسیر رو به بهبود را نشان دهد، مردم تحمل سختی‌ها را به جان خواهند خرید تا آینده بهتری را برای جامعه خود متصور باشند، مشارکت کنند و بسازند.

امید یک‌شبه در جامعه اتفاق نخواهد افتاد و مستلزم وجود نشانه‌هایی است که مردم آن نشانه‌ها را ببینند و بسنجند و به آن نشانه‌ها اعتماد کنند. ما در فرهنگ ایرانی خودمان این ضرب‌المثل داریم که در ناامیدی بسی امید هست؛ بنابراین با بهره‌گیری از این ضرب‌المثل می‌توان این‌گونه متصور شد که حتی در شرایطی که مردم در یک جامعه ناامید هستند، بازهم روزنه‌هایی برای بهبود شرایط وجود دارد؛ روزنه‌هایی که می‌تواند بستر را برای تفکر خلاقیت و نوآوری در جامعه بیش از پیش فراهم کند. اتفاقاً در چنین شرایطی است که مردم حس خوب زندگی‌کردن را تجربه خواهند کرد و بیش از گذشته شاهد نشاط اجتماعی در نتیجه این نوآوری‌ها و خلاقیت در جامعه خواهیم بود. فراموش نکنیم هدف‌گذارهای درست در جامعه و زندگی اجتماعی می‌تواند شور و شوق زندگی را در ما افزایش دهد. تدابیری اتخاذ کنیم تا شور و شوق زندگی از جامعه دور نشود.

کودکی



می‌شوند. بخشی هم که وارد مدارس می‌شوند دچار این بحران هستند. مدارس غیرانتفاعی بسیار گران هستند؛ مانند مدرسی که تا صد میلیون تومان در سال از بچه‌ها می‌گیرند. این مسئله حس جامعه‌پذیری و نوع‌دوستی به صورت عام در کودکان را ضعیف می‌کند. خشمی که کودک فقیر نسبت به کودکان ثروتمند دارد، موجب تمایز و تعارض اجتماعی می‌شود و بخشی از حقوق کودک در جامعه‌ای که در آن نابرابری وجود دارد، از بین می‌رود. نظام آموزشی ما این حس را منتقل می‌کند. بخشی از این مسئله نیز در چرخه آموزش به صورت عام وجود دارد. بخش زیادی از خشونت علیه کودکان پنهان است.

وقتی در یک جامعه مردم به آینده امیدوار باشند، تلاش خواهند کرد تا ظرفیت‌های بالفعل و بالقوه خود را برای توسعه کشور به کار گیرند و این ظرفیت‌ها می‌تواند بستری برای ارتقای سرمایه اجتماعی فراهم کند و در چنین شرایطی فاصله دولت و ملت به معنای عام به حداقل خواهد رسید. البته برای کم‌کردن فاصله بین دولت و ملت و بالا رفتن شاخص امید اجتماعی در جامعه باید شفافیت، سلامت همه‌جانبه، قانون‌مداری، مسئولیت‌پذیری، پاسخگویی، توجه به حقوق شهروندی و شایسته‌سالاری در جامعه بیش از پیش مورد توجه قرار گیرد؛ به‌گونه‌ای که مردم اعتماد لازم به دولت‌ها را داشته باشند و در چنین شرایطی است که این اعتماد می‌تواند پشتوانه محکمی برای دولت به‌منظور ایفای وظایفش و انجام کارهای بزرگ و اساسی باشد.

کارهایی که نتیجه آن به‌زیرستن اجتماعی همه مردم باشد. دولت‌های هوشمند تلاش خواهند کرد تا با بررسی میزان امید در جامعه و یافته‌هایی حاصل از این بررسی‌ها سیاست‌های مناسبی را انجام دهند؛ چراکه سنجش این شاخص می‌تواند مثل دماسنج اجتماعی حال و روز جامعه را آن‌گونه که هست نشان دهد.

فراموش نکنیم انسان‌ها با امید زنده‌اند، انسان‌های ناامید به هر وسیله‌ای متمسک خواهند شد تا به اهداف و خواسته‌های خود برسند. کاهی اوقات این شیوه‌ها و راه‌ها می‌تواند نامشروع و هزینه‌بر برای کشور باشد؛ شورش‌های اجتماعی



همه اینها را باید در مفهوم کودک در نظر گرفت و پیمان‌نامه حقوق کودک تا حدی این مسئله را در نظر گرفته است. یکی از مهم‌ترین مسائل در قالب مواد مختلف پیمان‌نامه بحث خشونت علیه کودکان است. این خشونت یک وجه فردی دارد که به آن کودک‌آزاری گفته می‌شود و یک وجه جمعی‌تر و اجتماعی‌تر هم دارد که آن هم خشونت سیستماتیک است که علیه کودکان تولید و بازتولید می‌شود. از بدترین اشکال کار کودک، زباله‌گردی است. ازدواج کودکان نیز یک نوع خشونت است که خشونت جنسی هم در آن نهفته است. در پیمان‌نامه جهانی حقوق کودک درباره مسئله آموزش و توانمندسازی کودکان صحبت شده است؛ اینکه کودکان مطابق با شئون‌ات جمعی و نگاه برابریلانه و مساوی‌طلبانه برخورددار از حقوق مساوی اقلیت‌های مختلف باشند. حق کودک برای تحصیل و آرامش یک مسئله مهم است. با توجه به آمار موجود کودکان خارج از چرخه تحصیل حدود یک میلیون برآورد